

پیش‌خوران

منش سیاسی شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس در آیینه یک ارزیابی جدید

کارنامه‌ای که هنوز در خور خوانش است...

■ **شاهد توحیدی**

چهره سیاستمداران صادق و دارای اصول، به خودی خود در میان برگ‌های تاریخ خودنمایی می‌کند. با این همه هر چه ابرارهای سنجش به روزتر و کارآمدتر می‌شود، می‌توان آنها را در آینه‌هایی شفاف‌تر نگریست و

قدر آنان را شناخت. شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس در عداد چهره‌هایی است که هر چه زمان می‌گذرد، از عمق تشخیص وی بیشتر رونمایی می‌شود. «مدرس» و سیاست‌گذاری عمومی «نام اثری نو تولید است که خویش مدرس را از جنبه‌ای دیگر به انجام رسانده است. دکتر حمیدرضا ملک محمدی در این اثر – که مرکز اسناد انقلاب اسلامی آن را منتشر ساخته – در دیپاچه و

در باب محتوای آن چنین آورده‌است:

«تاریخ، حافظه متراکم و انباشته یک ملت از رخدادهایی است که در گستره زمان و جغرافیا، مسیر زندگی را مشخص کرده و آن را در برابر دیدگان آیندگان به تصویر می‌کشد. فرازها و فرودها، اوج‌ها و حضیض‌ها و گشایش‌ها و سختی‌ها، هر یک برگ‌ی از این کتاب پر حادثه‌را تشکیل می‌دهند. ملت‌های قدیمی‌تر، تاریخی متراکم‌تر دارند و تواریخ متراکم‌تر، لایه‌های رسوبی سخت‌تری از رفتار و فرهنگ را در خود جای می‌دهند. ریشه‌های تنومند آداب اجتماعی و سیاسی، بااندک کاویدن چنین تاریخ‌هایی نمایان می‌شود و آنجاست که کار سخت خوب دین و فهمیدن، خود به هنری بزرگ تبدیل می‌گردد و ایران نیز حکایتی چنین دارد. مجموعه‌ای از پادشاهی‌های قدرتمند و گسترش‌گرا از پس هزاره‌هایی مشحون از تخاصص و نبرد، سرزمین ایران را به آوردگاه قدرت طلبی‌های سیاسی – نظامی تبدیل کرده، بر بالادست تمامی ترتیبات اجتماعی و سیاسی هر دوره، پادشاهی وجود داشته که تمامی قدرت‌های اصلی را یکجا در خود جمع نموده بود.



شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس

حکومت‌های پادشاهی به شکلی روالمند، در هر دوره به تقویت سنت‌ها و آداب اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شاه‌مداری منجر می‌شد، تا آنکه در دوره‌ای نزدیک به زمان حاضر، یعنی یک سده پیش، قیام مشروطیت با ضرورت حرکت به سوی دولت مدنی و محدود ساختن قدرت پادشاه، نهاد نوپای مجلس را در ایران پیریزی نمود و به دنبال آن نمایندگان مردم در حوزه وضع قوانین و ارائه راهکارهای تقنینی، بر قدرت بی‌حد و حصر پیشین، محدودیت وارد کردند. در این میان، نقش نمایندگان مجلس در ایفای چنین وظیفه‌ای، بسیار حساس و اساسی بود. نمایندگان آگاه و مطلع قادر بودند چنین نقشی را به خوبی ایفا نمایند و در چنین چارچوبی است که یکی از نمایندگان مجلس که موضوع اصلی نوشتار حاضر نیز است، جای می‌گیرد. سیدحسن مدرس، در مجلس مقننه دوره‌های نخست است. اگر چه در خصوص مدرس و آرا و اندیشه‌های او، تاکنون مطالب قابل توجهی به صورت کتاب و مقاله به رشته تحریر در آمده، اما از این نگاه که آرا و اندیشه‌های سیاسی مدرس در چارچوب دانش سیاست‌گذاری عمومی چگونه قابل واری‌سی است، کمتر سنجی به میان آمده است. دانش سیاست‌گذاری

عمومی به عنوان یکی از شاخه‌های نوین علمی که با دیگر دانش‌ها پیوند خورده و به صورت رشته‌ای چند رشته‌ای و میان رشته‌ای در میان دیگر حوزه‌های علوم و خردادهایی است که به نوعی با فراپند تصمیم‌سازی در عرصه اداره جوامع در ارتباط هستند. از این رهگذر، اندیشه و عمل سیاسی مدرس در چارچوب مؤلفه‌های بنیادین سازنده سیاست‌گذاری عمومی، در قالب نخبگان واسطه‌جای می‌گیرد. او با دارا بودن دو ویژگی عمده، یعنی خصوصیات شخصیتی از یکسو و کرسی وکالت مجلس از سوی دیگر، فرصتی بی‌بدیل را برای ایفای نقشی اساسی در سیاست‌گذاری کشور دارا بود و پرداختن به همین فرصت بی‌مانند، انگیزه اصلی نگارش کتاب حاضر گردید.»

■ **محمد رضا کائینی**

۷۷سال پیش در چنین روزی، اعتبارنامه سیدجعفر پیشه‌وری مدیر روزنامه آذیر، به اتفاق آرا در مجلس چهاردهم رد شد! این رویداد را پیامدهایی است که بسیاری تشکیل و فعالیت فرقه دموکرات آذربایجان را در زمره آن می‌شمارند! به همین مناسبت و در این نوشتار، بر آنیم که روایت ناب و خواندنی ابوالحسن عمیدی نوری، فعال سیاسی روزنامه‌نگار دوره پهلوی را از اندیشه و عمل پیشه‌وری مورد خوانشی تحلیلی قرار دهیم. مستندات این خوانش، خاطرات و روزنگاشت‌های اوست که طی مجلداتی از سویی پژوهشکده تاریخ معاصر ایران نشر یافته است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مقید و مقبول آید.

■■■■

■ **عمیدی نوری کیست و روایات تاریخی او چرا مهم است؟**

شاید در آغاز سخن، لازم باشد قدری درباره راوی داستان‌های بی‌امده، یعنی ابوالحسن عمیدی نوری بیشتر بدانیم تا بتوانیم جایگاه منقولات وی در تاریخ‌نگاری دوره پهلوی به ویژه شناخت سیدجعفر پیشه‌وری و بحران آذربایجان را بناسیم. در این باره، سه نقل قول از سه تاریخ‌پژوه معاصر، ما را به درکی واقع‌بینانه‌تر از جایگاه این شخصیت تاریخی، رهنمون می‌سازد. دکتر موسی فقیه حقانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در باب مکاتبات تاریخی عمیدی نوری و اهمیت نگاشته‌های او در باب وقایع تاریخ معاصر ایران، بر این یاور است: «او از جوانی، وارد عرصه روزنامه‌نگاری شد. از نکات مهم در باره این حوزه از زندگی او، می‌توان به انتشار مطالبی درباره زمین‌خواری رضاشاه اشاره کرد. در اقع بعد از شهریور ۱۳۲۰، عمیدی نوری و خلعتبری، جزو اولین کسانی بودند که درباره زمین‌خواری رضاشاه، مطلب نوشتند و چوب آن را هم بدهش خوردند! کار عمیدی نوری به عرصه روزنامه‌نگاری محدود نبود.

“

عمیدی نوری، در واپسین روزهای حاکمیت جعفر پیشه‌وری بر آذربایجان و مقطعی که روس‌ها پشت وی را خالی کرده بودند نیز از سوی احمد قوام به دیدار پیشه‌وری رفت. توصیف عمیدی از حالات پیشه‌وری در آن روزها خواندنی است! به یژه از این جنبه که دولت‌های بیگانه، در نهایت عمّال خود را وا خواهند نهاد و تنها منافع خویش را از طریق سازش‌های پشت پرده خواهند جست!



«خوانشی از زمانه و کارنامه سیدجعفر پیشه‌وری»

در آیینه روایات ابوالحسن عمیدی نوری

تاریخ

کفت و گو ۸۸۴۹۸۴۳۷

سید جعفر پیشه‌وری، بنیانگذار فرقه دموکرات آذربایجان

د

شناخت پیشینه روابط جعفر پیشه‌وری با روس‌ها نشان می‌دهد انگیزه جدایی‌طلبی و استقلال آذربایجان از ایران از دیرباز در ذهن وی وجود داشته و رد اعتبارنامه او در مجلس چهاردهم تنها آن را کلید زده است! ابوالحسن عمیدی نوری اگر چه بر این باور است که رد اعتبارنامه، پیشه‌وری را به سوی باغی‌گری سوق داد، اما با سابقه‌ای که از مرادوات وی با برادر باقراف رئیس جمهور آذربایجان و وی شوروی به دست می‌دهد، تلویحا مدت‌ها قبل وجود داشته است

ابوالحسن عمیدی نوری اگر چه بر این باور است که رد اعتبارنامه، پیشه‌وری را به سوی باغی‌گری سوق داد، اما با سابقه‌ای که از مرادوات وی با برادر باقراف رئیس جمهور آذربایجان شوروی به دست می‌دهد، تلویحا می‌پذیرد که زمینه‌های تشکیل حزب دموکرات و اندیشه‌الحاق آذربایجان ایران به آذربایجان شوروی از مدت‌ها قبل وجود داشته است:

«پیشه‌وری که سال‌ها در یادکوبه در اوایل انقلاب کمونیستی می‌زیست، با باقراف رئیس جمهور آذربایجان شوروی از آن موقع دوست بود. باقراف نزد استالین نفوذ داشت و منشی حزب کمونیست در کمیته مرکزی هم بود. باقراف برادری داشت به نام علی‌اف که اطلاعات نفتی‌اش هم زیاد بود و در آن موقع، مستشار سفارت شوروی در تهران بود و با پیشه‌وری، دوست صمیمی بود. سفارت شوروی که حساسیت استالین را درباره نفت ایران احساس نموده، رد پیشنهادش را از طرف ساعد مراغه‌ای و تصویب طرح ماده واحده‌ای بر منع مذاکرات نفت با خارجی‌ها را مامام [که] قشون آنها در ایران مقیم است، عقده‌خاطری علیه ایران نموده، دنبال اجرای نقشه‌هایی می‌گشت، تا اینکه اعتبارنامه پیشه‌وری رد شد. علی‌اف با پیشه‌وری، مذاکره شلوغ‌کاری در آذربایجان را به میان آورد که هدف اساسی باقراف رئیس جمهور آذربایجان شوروی این بود که بلکه بتواند از آب گل‌السود، ماهی بگیرد و آذربایجان ایران را ضمیمه آذربایجان شوروی نموده، حوزه جمهوری خود را توسعه داده باشد. بدین جهت بود که باقراف با نفوذی که در استالین داشت، او را قانع کرد که بتواند در صورت موافقت و به چنین اقدامی دست زند. فقط مختصر مساعدت ارتش سرخ در آذربایجان، کافی بر اجرای این نقشه است. به همین جهت پس از جلب موافقت استالین بود که پیشه‌وری نیز فوراً به تبریز رفت و به ایجاد حزب دموکرات آذربایجان پرداخت، در حالی که حزب توده آذربایجان منحل گردید و اعضای آن زیر پرچم حزب جدید در آمدند و بعضی از عوامل نیز از قبیل غلام یحیی، از قفقاز وارد تبریز شده، به تقویت پیشه‌وری پرداختند و موقعیت او را به نحوی تحکیم کردند که روز ۲۹ و ۱۳۲۴، باش وزیری یعنی نخست‌وزیری پیشه‌وری در آذربایجان اعلام و مجلس آنجا تشکیل گردید و تهران را به لرزه درآورد، در حالی که مجلس چهاردهم گرفتار کشمکش با صدرالاشراف نخست‌وزیر وقت بود که یک اقلیت ۰ تنفری مجهز به لیدری دکتر مصدق، از راه اوسترو کمسیون کار دولت را چنان فلج کرده بود که با عدم حضور خود در جلسه علنی مجلس، حتی حقوق ماهانه وزارتخانه‌ها و ادارات هم اگر استثنائاً آن اقلیت قوی در مجلس حاضر نمی‌شد، پرداخت نمی‌گردید. صدرالاشراف که از طرف اکثریت مجلس به صدارت رسیده بود، مورد اعتراض آن اقلیت قوی ۴۰ نفری بود. بدین جهت آن اقلیت با عدم حضور خود در مجلس، کارش را فلج کرده بود و صدر و حامیانش هر لجاجحت به خرج می‌دادند که با این وضع، به سه کار اداره دولت بپردازند.
اقلیت نیز مجلس چهاردهم ناچار شد به خود تکانی داده وضع جدیدی به‌وجود آورد. ناچار شد صدرالاشراف را کنار زده، حکیم‌الملک آذربایجانی را نخست‌وزیر نماید، بلکه در وضع آذربایجان تغییر حاصل شود، او هم واحدی از ارتش از تهران برای تبریز اعزام شد تا اینکه واقعه آذربایجان پس از رتد اعتبارنامه پیشه‌وری و عصیانیت او به نحوی که تشریح نمودم، به دو آنجا به در مسافرت به روسیه شوروی برای مذاکرات مستقیم با دولت شوروی درباره اصلاح روابط ایران و شوروی به‌دست آوردیم، این حقایق پشت پرده سیاست را به‌دست آوردیم که در اینجا ثبت گردید.»

■ **راهی رفتم‌ام که دیگر امکان برگشت ندارم!**

ابوالحسن عمیدی نوری، در واپسین روزهای حاکمیت جعفر پیشه‌وری بر آذربایجان و مقطعی که روس‌ها پشت وی را خالی کرده بودند نیز از سوی احمد قوام به دیدار پیشه‌وری رفت و از سوی نخست‌وزیر به او تضمین داد که در صورت بازگشت به تهران، به وزارت گماشته خواهد شد! توصیف عمیدی از حالات پیشه‌وری در آن روزها خواندنی است! به ویژه از این جنبه که دولت‌های بیگانه، در نهایت عمّال خود را وا خواهند نهاد و تنها منافع خویش را از طریق سازش‌های پشت پرده پی خواهند جست: «مسافرت به تبریز، با هواپیمای شوروی انجام یافت و موقعی وارد آن شهر شدیم که در میان همههمه و شوروی که از هیاهوسوی جمعیت زیاد داشتند، مجسمه رضاشاه را از میدانی که در آن نصب بود، بر می‌داشتند و ما را در دیداری از آن مراسم شرکت دادند. بدیهی است چون ما مأمریست دیداری از سرحدات آذربایجان برای مشاهده تخلیه ارتش سرخ داشتیم، ابتدای ورود نتوانستیم زیاد در تبریز بمانیم. به همین دلیل پیشه‌وری از طرف خود، علیه‌زاد نامی را که معاون نخست‌وزیر به ما معرفی شده بود، نزد ما فرستاد که در معیت او، سفر خود را به آذربایجان ادامه دهیم. به همین دلیل به سرعت،



سیدجعفر پیشه‌وری، بنیانگذار فرقه دموکرات آذربایجان در میان جمع زیاد از حامیان خویش

۹جوان

|روزنامه جوان | شماره ۶۲۵۶

به سوی خوی و نقطه سرحدی جلفا با اتومبیل‌های دولت پیشه‌وری! به مسافرت پرداخته، از آنجا به سوی رضائیه و سپس مراغه و شهرهای دیگر سر زدیم که همه جا از ما استقبال لازم به عمل آمد و آثاری از وجود ارتش شوروی ندیدیم. ناچار از هر شهری، تلگرافی به تهران برای نخست‌وزیر ارسال داشتیم که اینجا از ارتش شوروی خالی شده است و سپس به تبریز برگشتیم و یکی دو روز آنجا طبق برنامه‌ای که برای ما ترتیب داده شده بود، به دیدار آثار جدید دسته پیشه‌وری از ساختمان، راه و مرکز حزبی دموکرات آذربایجان و محل نمایش تئاتر و امثال آن پرداخته، پیغام اول قوام‌السلطنه را که حامل آن بودند، به او دادیم که: نخست‌وزیر در انتظار ورود شما به تهران و قبول پست وزارت است، هر وزارتخانه‌ای را که شما بخواهید، پیشه‌وری از این پیغام تکان نخورد، بلکه بای‌اعتنایی به آن نگرسته به درد دل ی‌ما من پرداخت و گفت خود شما که به روسیه رفتید و مذاکرات قوام با آنها بودید و دیدید آنها از ایران نفت می‌خواستند و فعلا هم به وعده‌ای که قوام داده و قرار ی امضای خود به آنها داده، دلخوش شدند و دیگر به کار آذربایجان اهمیتی نمی‌دهند! من این سرخوردگی آنها را در تهران که تاملی از دولت نشان داده نشد و به روس‌ها هم که به مراجعت به تبریز گردیدم و پیغام دادم هواپیمایی را به اختیار نمودم تا تهران بی‌نتیجه ماند ناچار به همین دلیل توقف ما در تهران بی‌نتیجه ماند ناچار به مراجعت به تبریز گردیدم و پیغام دادم هواپیمایی را به اختیار گذارند، اینقدر طفره رفتند و تأخیر کردند که من ناراحت شده و پیغام دادم اگر هواپیما ندهند اتومبیلی کرایه می‌کنم و به تبریز مراجعت می‌نمایم! آن وقت هواپیما در اختیارم گذارده که به اینجا مدام، من خود می‌دانم کارم تمام است، اما چگونه بتوانم بیایم به تهران و وزیر دولت قوام‌السلطنه شوم؟ آن هم کسی که من او را بیست و چند سال پیش، مرتجع در مقالاتم در روزنامه حقیقت معرفی می‌کردم؟ وانگهی من نهضتی در آذربایجان به وجود آوردم که در راهش خون‌ها ریخته شد، حالا اگر چنین کاری کنم مردم به من چه می‌گویند؟ آیا نمی‌گویند همه این کارها برای این بود که وزیر نخست‌وزیر مرتجع شوم؟ خیر، خبر، من می‌دانم عاقبت کارم با مرگ است یا فرار، زیرا دیگر آنها از من پشتیبانی ندارند، اما من مرگ را بر این ننگ وزارت ترجیح می‌دهم!! گفتم پس حالا که خودتان واقع‌بینی را نشان داده، قبول دارید سیاست مسکو با استفاده از امید به دست‌رسی یافتن به نفت شمال ایران، دست شما درباره آذربایجان بر داشته و قوای خود را هم از ایران برگردانیده است، زیرا در فشار شورای امنیت و اخلال امریکا نیز قرار داشت، صلاح این است که در برابر قوام، از خود رنمش نشان داده، ترتیبی پیش آوری که به تدریج کار آذربایجان خاتمه پذیرد و شما هم برخلاف آنچه فکر می‌کنی، هم زنده بمانی و هم از کشور فرار نکنی! پیشه‌وری گفت منلا چه کنم؟ گفتم من حامل پیشنهاد دیگری هم از قوام‌السلطنه هستم که به نظر من بپذیرد، راهل وسط است، یعنی همه بساط فعلی شما تا حدی برقرار می‌ماند و هم اختلاف با دولت رفع می‌شود و آن این است که شما اصولاً این مطلب را بپذیرید که استاندارد رئیس قشون آذربایجان به فرمان شاه تعیین گردند، منتها هر کس که به مورد اطمینان و موافقت خود شمامت، اسامی آن دوفتر را ضمن اسم دوفتر دیگر، برای هر یک از این پست‌ها صورت دهید، من آن اشخاص بالخصوص شما را به نظر قوام‌السلطنه رسانم و ایشان آن اشخاص را به سمت‌های مزبور تعیین و فرمان شاه را صادر کنند، این هم پیغام دیگری است که خود قوام به من گفت به شما برسانم. پیشه‌وری گفت عیب کار این است که افکار رفقایم در اینجا طوری است که با همان مسافرتی که به تهران کردم و همان موافقتنامه کلی که با موسوی‌زاده و رفائرفرمانیان تهیت شد، ما سازشکار دانسته‌اند، آنها که از حقایق پشت پرده آگاه‌نیستند و خیال می‌کنند واقعا قیام‌اسلمی نموده و استقلال به‌دست آورده‌اند، این است که من نمی‌توانم آنها را با این راهل نیز قانع کنم!!.. من گفتم پس با وضعی که خود بهتر از جریان سیاست شوروی با ایران می‌دانید، درباره کار خود چه فکر می‌کنید؟ با اضطراب خاطری گفت هیچ، هیچ، همانطوری که گفتم، با مرگ یا فرار، تنها راه‌هایی است که جلوی چشم می‌بینم، زیرا راهی رفتم‌ام که دیگر برگشت ندارم!!.. من دیگر ادامه نموده، به سوی مهمانخانه محل توقف رفتم. بین راه به یاد زرق و برق‌ها و تظاهرات شورانگیز تو خالی پیشه‌وری در روز ورودم به تبریز افتادم که چگونه برای برداشتن مجسمه رضاشاه ابراز احساسات می‌کردند و یا یاد صحنه‌های تئاتری که در تالار تازه ساخته دموکرات‌ها بر ضد دولت مرکزی افتادم که هنرمندان آن نمایشنامه چگونه با حرارت نقش خود را ادا می‌کردند. همچنین یاد بچه‌ها و جوان‌هایی که لباس قدائیان دموکرات‌ها را به تن داشتند و مشق نظامی می‌نمودند و اطراف تبریز سنگر حفر می‌کردند، افتاده و پیش خود گفتم واقعا قیامت چقدر بی‌پدر و مادر است که بیگانگان برای وصول به مقصود خود، چگونه مردم ما را آلت دست خود نموده، همه را به جان هم می‌اندازند و احساسات آنها را آن چنان بر می‌انگیزند که سر نخ از دست خود و عمّال دست اولشان هم در رفته، به هیچ‌وجه نمی‌توانند سر و ت کار را به هم آورند. راستی آن آلت‌های بالا راده دست دوم و سوم، در چه حیالند و این پیشه‌وری آلت دست اول بیگانه، در چه وضعی است...»